

درس دویست و هشتاد و پنجم (صوت ۲۹۷):

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر

وجوب احتیاط در شبهات (14)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آقای حکیم در فروع علم اجمالی و انحلال علم اجمالی مطلبی را بیان کردند که گفتیم که اگر در این مطلب تحقق بیشتری بشود مفید است و آن فرعی است که اگر چنانچه شخصی علم اجمالی دارد یا بر فوات رکنی از صلاة که فوات رکن صلاة موجب بطلان است یا فوات جزئی از وضو، در اینجا ایشان می‌فرمایند که به مقتضای علم اجمالی و تنجز أحد الطرفين علم این نماز قطعاً باطل است. برای صلاة مجدد آیا احتیاج به وضو هست یا نیست؟ می‌فرمایند که احتیاج به وضو نیست زیرا قاعده فراغ موجب صحّت وضو و عدم اعاده وضو مجدد برای صلاة مجدد است.^۱ این طرح مسئله به این کیفیت است.

و اما بیان ایشان با این تقریر به این کیفیت تأیید می‌شود که علم اجمالی یا به فوات رکن یا به فوات جزئی از وضو تعلق گرفته است. نفس تحقق علم اجمالی در مرتبه علیّت و در مرتبه سببیت الآن موجب بطلان صلاة است چون صلاة یا فاقد رکن است یا فاقد جزئی از وضو است. آنچه را که ما در باب قاعده فراغ نسبت به وضو داریم در جایی است که شک در وضو به عنوان شک بدوی باشد نه یکی از طرفین علم اجمالی.

در قاعده فراغ طبعاً بعد از فراغ از وضو اگر چنانچه شک در وضو محقق شد خوب نباید ترتیب اثر داد و نماز در اینجا درست است. فراغ از نفس وضو اگر توأم با شک در جزئی از اجزاء وضوء باشد این قاعده فراغ موجب صحت وضو خواهد بود و این مربوط به شک بدوی است اما در جایی که شک شکمی است که مربوط و متعلق به یکی از طرفین علم اجمالی است در اینجا خود علم اجمالی فی حدّ نفسه منجز می‌شود؛ منجز می‌شود نه برای وضو بلکه برای بطلان صلاة منجز می‌شود، به جهت اینکه علم در اینجا یا به فوات رکن یا به فوات جزء تعلق گرفته است نه اینکه شک بدوی تعلق گرفته باشد، علم در اینجا تعلق گرفته است. با وجود تعلق علم دیگر در اینجا نماز باطل می‌شود. حالا برای صلاة مجدد آیا احتیاج به وضو داریم یا نه؟ این دیگر شک بدوی است زیرا این شک با آن علم اجمالی اول منحل می‌شود و وقتی که صلاة باطل شد دیگر آن علم به فوات رکن یا فوات جزء نداریم. فوات رکن موجب بطلان صلاة شد و صلاة هم باطل شد. ما دیگر اصلاً اینجا علم اجمالی نداریم. ما در اینجا هستیم و یک شک بدوی؛ شک بدوی نسبت به فوات جزئی از وضو، قاعده فراغ در اینجا جاری می‌شود. آنچه که موجب بطلان صلاة در صورت قبل بود آن علم اجمالی به فوات رکن صلاة بود یا فوات جزئی از وضو، فوات رکنی از صلاة از دایره علم اجمالی خارج شد و صلاة باطل شد و تمام شد. الآن در مقابل ما فقط شک بدوی نسبت به این فوات هست. خوب قاعده فراغ در اینجا موجب وضو است. پس برای

^۱ . حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۵۰.

صلاة مجدد ما احتیاجی به وضو نداریم.

علم اجمالی مادامی مؤثر است که اصل سببی موجب انحلال آن نشود

با این تقریر تأیید این فرع، طبق فرع مرحوم آقای حکیم است. نکته‌ای که در اینجا به نظر می‌رسد این است که در قاعده فراغ و همین‌طور در تنجز علم اجمالی آنچه در اینجا غفلت شده مسئله حکومت و یا غلبه اصل سببی بر اصل مسببی است. در علم اجمالی که موجب تنجز تکلیف به بطلان صلاة است آن علم اجمالی در اینجا مادامی مؤثر است که اصل سببی موجب انحلال علم اجمالی نشود، همان‌طوری که در سایر موارد با اصل تنزیلی یا با دلیل علمی یا علم، علم اجمالی منحل می‌شود. فرض کنید که علم اجمالی به نجاست أحد الإنائین قائم است اما دلیل علمی که وثاقت کلام راوی باشد یا شهادت عادل باشد بر طهارت متعینۀ این ماء یا بر نجاست متعینۀ این ماء موجب انحلال علم اجمالی است و انحلال، انحلال واقعی است. اگر دلیل علمی بر طهارت این ماء قائم باشد این فرد از دایره علم اجمالی خارج می‌شود و طرف دیگر به دلیل تعبّد، متیقّن النجاسة می‌شود، چون این فرد تعبداً از دایره علم اجمالی خارج شد. حجیت کلام راوی و شهادت بینۀ داریم؛ شهادت بینۀ حکم به طهارت این ماء می‌کند و وقتی حکم به طهارت این ماء کرد، در اینجا این فرد از دایره علم اجمالی خارج می‌شود. این فرد در آن طرف نجاست می‌ماند. ما علم اجمالی داشتیم که یا این نجس است یا آن و وقتی که این متیقّن الطهاره یا متعبد الطهاره شد یعنی طهارت تعبّدی، نه طهارت یقینی، این از دایره علم اجمالی خارج شد، این در تحت علم اجمالی که آیا این نجس است یا نه، متیقّن می‌شود یا به دلیل تعبّد. یعنی این ترکّز نجاست بر این و انحصار، انحصار الزامی و ضروری است یعنی وقتی این طرف به دلیل تعبّد از دایره علم اجمالی خارج شد طبعاً آن طرف متیقّن النجاسة می‌شود چون علم اجمالی ما که از بین نمی‌رود. یقیناً علم اجمالی ما با خروج این منحل نمی‌شود. آن علم اجمالی منحصر می‌شود همان‌طور که اگر بینۀ بیاید شهادت بر نجاست این إناء مشخص بدهد، با نجاست این إناء مشخص علم اجمالی منحل می‌شود و این مفروض الطهاره می‌شود. عکسش هم در اینجا هست؛ اگر بینۀ بیاید بر طهارت این شهادت بدهد و بگوید که بنده شاهدیم بر اینکه این طاهر است این از علم اجمالی خارج می‌شود، این مفروض النجاسة می‌شود. چرا؟ چون علم اجمالی معارض نیست و با اینجا تعارض ندارد. آن علم اجمالی اول به حال خودش باقی است و این مفروض النجاسة می‌شود این هم مفروض الطهاره می‌شود، اینجا شهادت بینۀ هست.

از بین رفتن علم اجمالی در صورت ورود دلیل حاکم

چرا علم اجمالی در اینجا منحل شد؟ چون دلیل حاکم در اینجا آمد؛ دلیل حاکم شهادت بینۀ است. پس همیشه در صورت ورود دلیل حاکم که دلیل علم باشد یا دلیل علمی باشد تعبّدی و تنزیلی باشد علم اجمالی تنجز خود را به نسبت به افراد ازدست می‌دهد. این قاعده، قاعده کلی است.

حالا با توجه به این قاعده ما نسبت به مانحن فیه باید ببینیم این مسئله به چه نحو است؟ علم اجمالی قائم است بر اینکه یا رکنی از صلاة فائت است و یا جزئی از وضوء فائت است. اگر تنها فقط فوات رکن صلاة بود شبهة بدوی است و قاعده فراغ در اینجا موجب صحت صلاة است. بعد فراغ از صلاة اگر شک در جزئی از ارکان صلاة باشد قاعده فراغ موجب صحت صلاة است. پس اگر شبهه در فوت رکنی از صلاة بدون انضمام با امر دیگر که جزئی از وضوء باشد بود و شبهه، شبهة بدوی بود، قاعده فراغ موجب صحت صلاة است و لا تعدد در اینجا شامل می شود. اگر مسئله ما فقط منحصر در فوات جزئی از وضوء بود هم قاعده فراغ در وضوء موجب صحت وضوء است. آنچه که در اینجا منجزیت به علم اجمالی داده است، آن دوران علم بین فوات رکن و فوات جزء است، این مسئله است.

ما در اینجا صور مختلفه‌ای در مقابل داریم؛ یکی اینکه بگوییم که چون در اینجا نسبت به شخص رکن ما قاعده فراغ داریم، در اینجا بگوییم که فوات رکن را در اینجا قاعده لا تعدد شامل می شود. با توجه به این مسئله ممکن است آقای حکیم بگویند که نه! فوات رکن در جایی بود که شبهه، شبهة بدوی بود نه اینکه شبهه، شبهة مقرون به علم اجمالی باشد، در آنجا فوات رکن منجز می شود و دیگر نمی شود در آنجا با قاعده لا تعدد حکم به صحت صلاة کرد. اما یک مسئله‌ای که در اینجا هست این است که علی‌ای نحوکان قبل از شروع صلاة آیا این شخص وضوء گرفته یا وضوء نگرفته است؟ ما دوران امر بین فوات رکن و فوات جزء را داریم. یک مرتبه که باهم وضوء نمی گیرد و نماز بخواند بلکه اول وضوء می گیرد بعد نماز می خواند. در صورت اتیان وضوء قبل از اشتغال به صلاة، این شک، شک تقدیری است! یعنی وقتی که ما بعد از اتیان صلاة شک در فوات جزئی از وضوء داریم منتها این شک در مقابل شک در فوات رکنی از صلاة است ولی علی‌ای حال شک در جزئیت وضوء که به حال خودش باقی است، این شک را ما به دلیل استصحاب قهقرا به قبل از صلاة برمی گردانیم. بالأخره حالت شک حالت فعلی است اما موقع شک و آن مورد شک، قبل از صلاة است. قبل از صلاة آیا دلیل فراغ موجب صحت وضوء هست یا نیست؟! قطعاً موجب صحت وضوء است، التفات کردید؟!!

اینها آمده‌اند شک را بعد از صلاة گرفته‌اند و قاعده فراغ می گوید که شک بعد از فراغ از وضوء موجب صحت وضوء است حالا ما هم در اینجا بعد از وضوء شک داریم. ما الآن بعد از وضوء شک داریم. حالا بعد از وضوء بعد از صلاة؛ یعنی بعدیت آمده یک قدری متأخر واقع شده است چون بعد الفراغ اعم از این است که نماز بخواند یا نماز نخواند او که نگفته بعد از وضوء و قبل از صلاة اگر بعد از وضوء و قبل از صلاة باشد، در اینجا قاعده فراغ شامل می شود ولی اگر بعد از صلاة باشد، دیگر قاعده فراغ شامل این قانون نمی شود، ما چنین چیزی نداریم!

در شک در جزء وضوء بعد از فراغ از وضوء، شامل قاعده لا تعدد می شود. ما هم در اینجا بعد از وضوء شک

داریم پس به دلیل قاعده لا تعداد وضو صحیح می شود و وضو که صحیح شد علم اجمالی در اینجا نمی شود منحل می شود.

وقتی که قاعده فراغ موجب صحت وضو شد بنابراین این نماز نماز صحیح می شود و وقتی که نماز صحیح شد شک نسبت به فوات رکن در اینجا شک بدوی می شود و در اینجا علم اجمالی منحل می شود. تلمیذ: پس در حقیقت می توانیم بگوییم که اصلاً علم اجمالی تحقق خارجی نداشته است. استاد: نداشته است احسنت!

تلمیذ: پس در اینجا اشکال باز بر پای خودش باقی است و ما می گوییم که اگر علم اجمالی واقعاً بود، بروز شک در حین صلاة است یا بعد از صلاة؟! استاد: بعد از صلاة.

تلمیذ: خب این شک تقریری دیگر. استاد: ببینید ما علم اجمالی داریم و علم اجمالی یک امر نفسی است. تلمیذ: خب اگر نفس است دیگر شک بدوی نیست.

استاد: شارع در اینجا دلیل حاکم دارد لذا این انحلال، انحلال تعبّدی می شود علم اجمالی یک مسئله نفسی است یک مسئله تکوینی است این به شارع ارتباطی ندارد. ولو طبق قاعده فراغ شما بخواهید عمل بکنید اما باز شک شما از بین می رود؟! شک شما به حال خود باقی است و شارع آمده به این موضوع حکم به صحت داده ولی شک شما که از بین نرفته است. یعنی این شک لا شک است. تلمیذ: ولی شک، شک بدوی است.

استاد: هر چه می خواهد باشد، من می خواهم بگویم که ما دو مسئله داریم؛ یک مسئله نفسی و تکوینی داریم، یک مسئله اعتباری و تنزیلی و تعبّدی داریم، آنچه را که مربوط به مسئله نفسی است علم اجمالی است یا به فوات رکن و یا به فوات جزئی از وضو، این تا قیام قیامت باقی می ماند ولی آیا این علم اجمالی تعبداً منحل می شود یا نمی شود؟ آن دیگر دست شارع هست؛ شارع ممکن است دلیل تنزیلی بیاورد و علم اجمالی را از بین ببرد. دلیل تنزیلی چیست؟! قاعده فراغ.

قاعده فراغ می گوید که شک در وضو بعد از فراغ کلا شک است و وقتی کلا شک شد تنزیلاً این وضو صحیح می شود، وضو که صحیح شد صلاة هم صحیح می شود.

پس شک در فوات رکن شک بدوی می شود و شک بدوی هم با قاعده لا تعداد از بین می رود. درست شد؟! این تنزیلی می شود.

تلمیذ: یک اشکالی در اینجا هست.

استاد: این آقای ... می‌خواهد علی‌کلّ حال مسئله را خراب کند، ما می‌خواهیم مدام درست کنیم و کار مردم را سهل کنیم اما او می‌خواهد کار را سخت کند. خب بفرمایید!

تلمیذ: در انحلال علم اجمالی ما یک طرف را متیقّن و متعیّن می‌کردیم یک طرف را شک بدوی می‌کردیم با این بیان که هر دو طرف طرفین علم اجمالی شک بدوی شد.

استاد: عیب ندارد، بشود. وقتی که شما دلیل دارید اُحدهما **متنجّس یقیناً** بیّنه می‌آید می‌گوید، شهادت بیّنه که علم شما را ازبین نمی‌برد!

تلمیذ: نه دیگر، شهادت بیّنه می‌آید یک طرف را متعیّن می‌کند که نجس است!

استاد: شک شما را که ازبین نمی‌برد، علم اجمالی شما را که ازبین نمی‌برد، شما باز می‌گویید که لعل اینکه بیّنه اشتباه کرده ولی شارع چون به قول بیّنه حجیت می‌دهد در اینجا تعبداً و تنزیلاً علم اجمالی منحل می‌شود. بنابراین ما دو مسئله داریم؛ یک مسئله علم اجمالی داریم و یک مسئله تنجّز علم اجمالی داریم. ممکن است شما علم اجمالی داشته باشید ولی بعد تبدیل به غیر منجّز شود. تا وقتی که شارع حکم به بطلان نکرده این علم اجمالی منجّز است و وقتی که شارع حکم به بطلان کرد تعبداً، دلیل تنزیلی و دلیل علمی می‌آید علم اجمالی را ازبین می‌برد.

فرق دلیل حاکم با دلیل ورود و وارد

آن ازبین رفتن انحاء و فناء علم اجمالی فناء تکوینی نیست بلکه فناء تنزیلی است و اشکال ندارد. این دلیل را دلیل حاکم می‌گویند و با دلیل ورود و دلیل وارد فرق می‌کند؛ دلیل وارد این است که علم ثانی علم یقینی و طاری بر آن علم اجمالی باشد که این موجب انحلال واقعی است ولی در دلیل حاکم تأویل و تنزیل و دلیل اعتبار می‌آید اُحد طرفین را از مورد علم اجمالی بیرون می‌آورد و طرفین دیگر سرش بی‌کلاه می‌ماند.

تلمیذ: ...

استاد: متوجه شدید مسئله چیست؟ ایشان اشکال خوبی کردند؛ در علم اجمالی که در اینجا هست، علم اجمالی ما منحل نشده و به حال خودش باقی است ولی کیفیت علم اجمالی تغییر می‌کند؛ قبل از اینکه شارع حکم به قاعده فراغ بکند، ما علم اجمالی داشتیم یا به فوات جزئی از وضو یا به فوات رکنی از صلاة، این علم اجمالی لولا قاعده فراغ منجّز است. تنجّزش این است که نماز باطل است و ما باید دوباره هم وضو بگیریم. شارع آمده به واسطه قاعده فراغ وضو را تصحیح کرده است و وقتی که وضو تصحیح شد علم اجمالی ما منقلب شد به علم اجمالی ثانی، علم اجمالی ثانی چیست؟ یا فوات رکنی از صلاة یا صحت وضو خب اینکه **لا یکون منجّزاً، الوضو یکون صحیح علی کلّ حال**

بنابراین این علم اجمالی دیگر منقلب شده است و این دلیل حاکم آمده طرف علم اجمالی را که فوات

رکنی از صلاة باشد و آن طرف را که فوات جزئی از وضو باشد آن فوات جزئی از وضو را بلا اثر کرده است یعنی دیگر اثری ندارد. بنابراین **خلافاً لرأی** مرحوم آقای حکیم که این قدر اصرار داشتند در اینکه اینجا خیلی محلّ مزالّ اقدام است اقدام ما مزل نشده و مع الأسف نظر ما بر خلاف نظر ایشان تعلق گرفته است! مطلب آقای حکیم در بحث راجع به قاعده اشتغال تا اینجا تمام شد إن شاء الله از جلسه بعد متن کفایه را دوباره می خوانیم.^۱

اللهم صل علی محمد وآل محمد

^۱ تلمیذ: اگر فرد بخواهد به وطن خودش یا آنجایی که قرار است مستقر بشود دوباره بخواهد برگردد این اعراض وطن نیست این اعراض قبلی می تواند اینجا بعد هیچ اثری نداشته باشد و بگوییم که اینجا هم باید، مثلاً برمی گردد به اصل اولش ... یا اینکه باید همان مدتی را که در وطن اخذ وطن می کند مدتی را ... استاد: بستگی به این دارد که تا چقدر مدت اعراض طول کشیده است، اگر زود بود به طوری که اگر برگردد بگویند دوباره برگشت به سر جایش، نه، اگر خیلی طول کشیده است این طبق نظر عرف باید نگاه بشود. یعنی طوری باشد که اگر برگردد مردم بگویند که احتمال مراجعت مجدد دارد، اگر این طور باشد باید یک مدتی بماند تا توطّن صدق کند. اگر نه، مثلاً دیگر طوری باشد که بگویند که او دیگر داخل خانواده و قوم و خویش هایش آمد و دیگر می خواهد آخر عمری را در اینجا بگذراند ولو مدت هم مدت طولانی بوده ولی زمینه زمینه برگشت نیست، اینجا [ملاک] نیست. علی کل حال آنچه که فقهاء می گویند اصلاً اصل ندارد و اینجا همه مسئله عرفی است. ممکن است شخصی بیاید و همان هفته های اول توطّن بر او صدق بکند.

تلمیذ: یعنی چطور می شود عرف در یک جا می آید ...

استاد: یک نفر می خواهد در یک جا بماند مردم نمی دانند یا مثلاً خودش هم خیلی نمی داند که به چه نحو می خواهد بماند، آیا قرائن و شواهد حکایت از ماندنش می کند یا اینکه مردّد است و می گویند که زلزله می خواهد بیاید شب باید بلند شود دربرود، یا مثلاً از این گونه قرائنی که این قرائن حکایت از عدم ثبوتش در آنجا می کند، آن وقت این اماراتی که در رسائل عملیه و اینجا نوشته اند باید تحقیق پیدا کند؛ چند ماه بماند تا اینکه ماندنش محقق بشود؛ جیران و همسایه ها و محله ها [بدانند] که او قصد توطّن دارد اما اگر نه، اصلاً قرائن به عکس است یعنی اصلاً شواهد نشان می دهد که او واقعاً دیگر قصد ماندن دارد و قصد توطّن و سکونت دائم دارد از همان هفته های اول این دیگر حکم وطن صدق می کند.

تلمیذ: پس دیگر فرق نمی کند قبلاً وطنش بوده یا نه؟

استاد: نه دیگر فرق نمی کند.